



نسبت عقل و فقه

پدیدآورنده (ها) : روحانی، سید محمد

کتابداری، آرشیو و نسخه پژوهی :: نشریه بازتاب اندیشه :: اردیبهشت ۱۳۸۳ - شماره ۴۹

صفحات : از ۷ تا ۱۱

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/38767>

تاریخ دانلود : ۱۴۰۲/۰۸/۲۳

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



مقالات مرتبط

- کارکردهای عقل عملی در اصول فقه شیعه
- جایگاه عقل در اصول فقه
- بازشناسی جایگاه عقل در فقه شیعه
- رهیافتهای عقل برهانی در فقه
- فقه و عقل
- فقه و عقلانیت
- زمینه های بهره گیری از عقل در فقه شیعه
- گستره حجاب در قرآن
- انواع تمثیل در قصه های قرآن کریم
- تحقیقی در باب معنای (جلباب) در قرآن کریم
- دلیل عقل در سیره استنباطی محقق حلی
- حجاب قلب در قرآن و روایات

عناوین مشابه

- نسبت و رابطه دانش فقه و علم اخلاق از منظر فیض کاشانی
- نسبت مصلحت و امنیت در فقه سیاسی شیعه
- گستره فقه نسبت به امور خانواده و تربیت
- علم فقه و بایسته‌های آن در نسبت با علوم انسانی و مسائل امروز (تقریری از دروس خارج فقه حضرت آیت‌الله سیدمحمود هاشمی شاهرودی)
- سازوکار انطباق فقه با زمانه از منظر امام خمینی(ره) و شهید صدر(ره) با تکیه بر مفاهیم عقل و عرف
- بررسی تطبیقی مفهوم فساد عقد و مستندات حکم ضمان نسبت به متعاقدین در فقه امامیه و اهل سنت
- تاملی فلسفی در باب نسبت فقه و اخلاق
- غزل، دختر انفاس سعدی؛ نگرشی مختصر در غزل سعدی و بررسی نسبت میان عقل و عشق
- مفهوم‌شناسی تحولی نسبت عقل و قلب در تعالیم قرآن کریم
- نسبت میان عقل و عشق از منظر سعدی



نسبت عقل و فقه

سید محمد روحانی

همشهری، ۱۹ و ۸۳/۱/۲۰



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

چکیده: ضرورت دانش فقه و نقش آن در منظومه معارف اسلامی و نسبت فقه و عقل از مضامین این مقاله است. بیشترین حجم این نوشتار به اثبات این نکته اختصاص یافته است که فقه نه در صدد بیان علل عقلی احکام است و نه عقلاً یا منطقاً می‌توان به چنین احکامی دست یافت.

نقطه عزیمت ما در مسئله فقه و فقاہت، برخورد با پاره‌ای از دستورات مشخص دینی در متن قرآن است. فقه محصول نوعی متدولوژی در منطق تصمیم‌گیری انسان‌هاست که بر پایه آن التزام ما به اوامر و دستورات دینی فراهم می‌آید. در حقیقت وقتی که کسی نسبت به حقانیت دین اعتقاد پیدا کرد و سعادت خود را در گرو پیروی از دین دانست، منطقاً خود را موظف می‌داند تا دستورات و اوامر دین را در زندگی خود رعایت نماید. این رعایت کردن از نظر عقلی و منطقی لواز می‌دارد که خواه‌ناخواه به شکل‌گیری دانشی از نوع فقه منتهی می‌شود. از همین جا می‌توان به نسبت میان عقل و فقه نیز پی برد. برخلاف تصور بعضی از افراد، فقه و التزام به فقه نه تنها منافاتی با عقلانیت ندارد، بلکه عین پای‌بندی به عقل و منطق است.

درست به همین دلیل است که عقل قطعی یکی از منابع استنباطات فقهی شمرده شده است. عقل قطعی عبارت است از پای‌بندی منطقی به مبانی عقلانی و دلایل و استدلالاتی که بر اساس آنها، حقانیت دین مورد قبول قرار گرفته است و التزام به فقه به عنوان روش‌شناسی تصمیم‌گیری، فراهم آمده است. به عبارت ساده‌تر، هیچ گزاره فقهی نمی‌تواند دلایلی که بر اساس آنها التزام به فقه برای ما فراهم آمده است را نفی کند.

از سؤالات رایجی که معمولاً در خصوص فقه مطرح می‌شود این است که چرا فقه متکفل بیان دلایل احکام نیست. در پاسخ به این پرسش، ابتدا به این نکته توجه می‌کنیم که وقتی از دلیل چیزی سخن می‌گوییم، ممکن است دو معنا از آن برداشت شود: یکی، دلیل در مقام ثبوت و دوم، دلیل در مقام اثبات. منظور از دلیل در مقام اثبات این است که دلایلی آورده شود تا اثبات کند که نظر دین درباره فلان عمل چیست. در صورتی که ممکن است دین به هر دلیل دیگری انجام فلان عمل را جایز دانسته باشد. اما منظور از دلایل احکام در مقام ثبوت این است که بدانیم دین به چه دلیلی فلان عمل را جایز یا ممنوع شمرده است.

حقیقت مطلب این است که فقه اساساً در پی بیان دلایل احکام و دستورات دینی در مقام اثبات است و اصولاً برای بیان دلایل احکام در مقام ثبوت به وجود نیامده است. وجود فقه به آن دلیل که بر اساس یک متدولوژی عقلانی و معتبر، التزام ما را به دین در تمامی اعمال زندگی ایجاد نماید. در خصوص ماهیت فقه و ضرورت شکل‌گیری دانشی به نام فقه، سه دلیل عمده اقامه شده است: اولین دلیل، مبتنی بر پیچیدگی و غموض حیرت‌انگیز وجود انسان است. به عبارتی، هر اتفاقی که برای انسان می‌افتد، به نوعی در وجود او مؤثر است. گذشته از دلایل فلسفی، متون دینی ما هم این حقیقت را تأیید می‌کند. بنابراین، اگر قرار باشد ما به فلسفه واقعی احکام واقف شویم، باید دانشی بسیار وسیع و دقیق و خالی از ابهام درباره وجود و ویژگی‌های انسان و تأثیر عوامل گوناگون بر او داشته باشیم. البته، مسیر انجام چنین تحقیقاتی هموار است؛ ولی مسئله‌ای که وجود دارد این است که پیچیدگی فراوان وجود انسان به قدری است که نمی‌توان به راحتی ادعا کرد که به فلسفه و دلایل حقیقی احکام شرعی پی برده‌ایم.

واقعیت این است که ما بدون داشتن دغدغه دلایل در مقام ثبوت در بسیاری از موارد زندگی، تنها با داشتن دلایلی در مقام اثبات، عمل می‌کنیم و به حکم عقل باید هم همین‌طور عمل کنیم. به عنوان مثال، وقتی که ما به عنوان یک بیمار به پزشک خود مراجعه می‌کنیم و

دستوراتی می‌گیریم، یا وقتی مهندسی برای استفاده از فلان دستگاه توصیه‌هایی به ما می‌کند، به هیچ‌وجه دغدغه دلایل آن دستورات در مقام ثبوت را نداریم و نباید هم داشته باشیم.

دومین دلیلی که درباره ضرورت داشتن دانشی از نوع فقه ارائه می‌شود، بر تحلیل فلسفی ماهیت افعال اراده انسانی و آثار آن بر وجود انسان مبتنی است. از آنجاکه دست‌کم یکی از اجزاء مهم در هر عمل ارادی انسان، انگیزه‌ها و نیت‌های درونی اوست، پاره‌ای از افعال انسان اگرچه ظاهری کاملاً یکسان دارند، ماهیتاً با هم متفاوتند. بنابراین، تنها انجام یک عمل با این نیت و انگیزه که خداوند آن را از ما خواسته است، از نظر آثار وجودی آن برای ما و در نتیجه شکل‌گیری سعادت یا شقاوت ما، حائز کمال اهمیت می‌باشد. از این رو، طبیعی است که در میان دین‌داران دانشی فراهم شود که غرض اصلی آن، مشخص کردن نظر دین در خصوص افعال آدمی باشد.

سومین و مهم‌ترین دلیل، التزام داشتن به دین و دستورات دینی، منطقاً مستلزم داشتن یک متدولوژی برای هرگونه تصمیم‌گیری در زندگی است. اساساً داشتن یک متدولوژی تصمیم‌گیری زمانی برای انسان ضرورت پیدا می‌کند که اولاً، گریزی برای انسان از انتخاب عملی در میان چند عمل وجود نداشته باشد و ثانیاً، هیچ استدلال قاطع و یقین‌آوری هم برای تعیین عمل درست و مناسب در دست نباشد. در چنین حالتی انسان ناچار است که به جای تعیین عمل درست (چون بنا به فرض تعیین قاطعانه آن امکان‌پذیر نیست)، روشی را برای اتخاذ تصمیمات خود برگزیند که پای‌بندی به آن، از نظر عقلی و منطقی صحیح باشد. در این صورت، هرچند نمی‌توان مطمئن شد که آیا عمل ما درست است یا خیر، ولی می‌توان با اطمینان ادعا کرد که این منطقی‌ترین و عاقلانه‌ترین عملی است که می‌توانیم انجام دهیم.

وقتی پذیرفته باشیم که فقه ماهیتاً از نوع یک متدولوژی تصمیم‌گیری است، طبیعتاً پذیرفته‌ایم که فقه به هیچ‌وجه متضمن بیان دلایل احکام در مقام ثبوت نخواهد بود؛ چراکه متدولوژی زمانی مورد استفاده قرار می‌گیرد که راهی برای تعیین قاطعانه تصمیم صحیح وجود ندارد و پای‌بندی به متدولوژی هم به معنای انتخاب بهترین روش تصمیم‌گیری است و نه لزوماً اتخاذ بهترین تصمیم. بنابراین، فقه چگونه می‌تواند برای احکامی که هیچ اطمینان قاطعانه‌ای نسبت به درستی آنها وجود ندارد، دلایلی در مقام ثبوت ارائه کند. گاهی در خود منابع فقهی مطالبی وجود دارد که ممکن است برای یک فقیه متبحر به معنی کشف دلایل واقعی احکام و یا به اصطلاح فقهی همان ملاکات احکام شرعی باشد؛ اما پی بردن به دلایل و فلسفه احکام از طریق خود متون دینی، اگرچه غیرممکن نیست، اما به این آسانی‌ها هم به دست نمی‌آید.

● اشاره

هرچند عنوان اصلی این مقاله «نسبت عقل و فقه» است، ولی تنها به مباحث محدودی از این موضوع پرداخته شده است و این عنوان گویای مفاد اصلی نوشتار نیست. از جمله مباحثی که در رابطه عقل و فقه مطرح است عبارت‌اند از: عقل به عنوان مبادی و مبانی ورود به فقه؛ عقل به عنوان منبع فقه؛ عقل به عنوان روش فقه؛ تعارض احکام عقل و احکام فقه؛ جایگاه عقل در کشف علل و مناسبات احکام؛ جایگاه عقل در موضوع شناسی احکام و غیره. از این محورها به موضوع نخست اشاره کوتاهی شده و در بحث مناسبات احکام با تفصیل بیشتری سخن گفته شده است. اکنون، به مواردی از مطالب این مقاله اشاره‌ای می‌کنیم:

۱. از نظر نویسنده محترم، «فقه محصول نوعی متدولوژی در منطق تصمیم‌گیری انسان‌هاست که بر پایه آن التزام ما به اوامر و دستورات دینی فراهم می‌آید». درست است که فقه محصول نوعی متدولوژی است، ولی اینکه آن متدولوژی مربوط به «منطق تصمیم‌گیری انسان» است، جای تردید دارد. آنچه فقه فراهم می‌آورد، منبعی از ارزش‌ها و تکالیف است که انسان در تصمیم‌گیری‌های خود می‌تواند از آن منبع بهره‌مند گردد. نکته مهم اینجاست که اجرای فقه در زندگی فردی و اجتماعی، نیازمند منطق دیگری است که همسو با منطق استنباط بتواند تصمیم‌گیری‌های فردی و اجتماعی را جهت‌دهی فقهی کند. وانگهی، بر پایه فقه، «التزام ما به اوامر و دستورات دینی» به وجود نمی‌آید؛ بلکه فقه، در پایان، تنها موضوع التزام ما را روشن می‌کند.

۲. در رابطه عقل و فقه گفته شده است که «عقل قطعی یکی از منابع استنباطات فقهی است» و سپس عقل قطعی به «مبانی عقلانی و استدلالاتی که بر اساس آنها، حقانیت دین مورد قبول قرار گرفته است» تعیین مصداق شده است. بی‌گمان در فقه، عقل قطعی نقض نمی‌شود؛ ولی باید توجه کرد که این عنوان دقیقاً چه مصداقی را دربرمی‌گیرد: از آنجا که فقه به حوزه تکالیف و ارزش‌ها مربوط است و فقط آن دسته از احکام عقلی که جنبه ارزشی و تکلیفی دارد (احکام عقل عملی) می‌تواند در فقه مؤثر باشد، پس باید دید که کدامیک از احکام عقل عملی در فقه به کار می‌آید. تا آنجا که می‌دانیم آن دسته از احکام عقل عملی که در مبادی استدلالات کلامی قرار می‌گیرد، مانند نیکو بودن عدل و زشت بودن ظلم، دارای موضوعات عام و کلی است و نمی‌تواند در استنباط احکام فقهی که تکالیف جزئی است، کارآیی چندانی داشته باشد. برای بررسی نقش عقل در استنباط باید زوایای دیگری را جست‌وجو کرد.

۳. تقریر نویسنده از تبیین چرایی نپرداختن فقه به علل و مناسبات احکام، جالب توجه و شایان تقدیر است؛ ولی در مورد دلیل سوم جای درنگ بیشتر وجود دارد. اشکال نخست همان است که قبلاً یادآوری شد: نویسنده فقه را «ماهیتاً از نوع یک متدولوژی تصمیم‌گیری می‌داند» که کاستی این سخن روشن شد. بر آن نکته می‌افزاییم که امروزه در فلسفه اخلاق

نیز بین ارزش‌ها و احکام اخلاقی و آنچه در عمل توسط فرد به عنوان یک فعل اخلاقی انجام می‌شود، تفاوت وجود دارد و دست‌یابی به یک تصمیم درست در رفتار اخلاقی، گذشته از احکام و ارزش‌ها، نیازمند روش و تلاش افزون‌تری است. وانگهی، اینکه ضرورت فقه، یا به تعبیر ایشان، متدولوژی تصمیم‌گیری، تنها در جایی است که «هیچ استدلال قاطع و یقین‌آوری برای تعیین عمل درست و مناسب در دست نباشد، محل مناقشه و اشکال جدی است»، باید دید که منظور ایشان از «استدلال قاطع» چیست. مگر استدلال در اموری نظیر تکالیف و ارزش‌ها از چه راه و روشی حاصل می‌شود. برای دست‌یابی به یک حکم ضرورتاً باید روشی وجود داشته باشد که گاه به یقین و قطع می‌انجامد و گاه به صورت محتمل آن‌را به اثبات می‌رساند. فقه روشی است که چنین نتیجه‌ای را، خواه به صورت یقین یا ظنی، فراهم می‌آورد و برای هر کدام از این دو صورت، حجت و استناد لازم را فراهم می‌کند. همچنین، در جای خود بحث شده است که از نظر مکلف، هیچ فرقی میان حجت یقینی و حجت ظنی وجود ندارد.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی